

شب بود و ماهتاب و گاری بسیر خود ادامه میداد و کاپیتن نیز در آن خفته بود و ما هم سواره اطراف کاریرا گرفته میرفتیم، چنان بیخوابی چندین شبانه روز مرا بیطاعت کرده بود که خیلی ناتوان شده بودم بکاپیتن گفتم حال من خیلی بد شده پای شما هم خوب شده خواهش میکنم موقتا فرماندهی را بگیریید تا من کمی در کساری استراحت کنم پذیرفت و نگارنده بمحض اینکه وارد کساری شده و روی رختخواب ها جای نرمی یافتم بخواب رفتم ستوان دوم نورالدهر میرزا نیز چون بیمار شده بود در گاری خفته بود چندان طول نکشید ~~که~~ در اثر مهتاب و خطای دید کاریچی که سرایشب تپه می را راه هموار پنداشته بود گاری و از کون شد و چون از طرفی که من خوابیده بودم برگشت من بزر افتادم و کلیه محمولات بروی من خوشبختانه چونت خدا نمیخواست که آسیبی بینم دو تفنگ کاراین که از من و نورالدهر میرزا در گاری بود حمایل وار مابین من و محمولات گاری فاصله گردید و الاسنگینی سی هزار فشنگ و سایر محمولات اندامم را نرم کرده بود:

تا همراهان خبر شدند و اثنایه را بیرون کشیده و ما را نجات دادند شاید بیش از ۱۵ دقیقه بطول انجامید بمحض خروج از گاری در یافتم آسیبی بمن نرسیده ولی دست نورالدهر میرزا شکسته است.

و قفس کتابخانه مدرسه فیضیه قسم
کاپیتن از حال استفسار نمود گفتم کمی پام درد میکند گفت پس شما در گاری
بخوابید من فرماندهی را ادامه میدهم من نیز فرصت را غنیمت شمرده دو باره در
کاری سوار و بخواب خوشی فرورفتم و تا ورود بمورچه خورد که درشکه می رسید
و کاپیتن و نورالدهر میرزا با آن باصفهان رفتند موقیمت بنفع نگارنده معکوس
گردیده بود یعنی شبها میخواستیدم و کاپیتن بیدار بود و روزها او میخواستید و نگارنده
بیدار و از قید مترجمی آزاد بود،

تا اینکه سلامت محمولات را باصفهان رسانیده و پس از دو روز که رژیمان
اصفهان از ما پذیرایی کرد و وسائل تهیه غذا خریداری و با کرایه دو اسب بارکش
دیگر بطور زبده سوار هفت نفری بمسافرت روبه شیراز ادامه دادیم و بهترین هدیه
سفر اصفهان برای نگارنده این بود که نصرالله خان نسبی را برای خدمات شخصی

باصلاح امروز گماشتگی استخدام کردم و وجود او چنانکه بعدا شرح داده خواهد شد بواسطه اینکه خیلی کار آمد و صحیح العمل و با وفا بود بسیار مفید واقع شد.

بدیهی است مسافرت هفت نفر سوار زبده می که منزل به منزل طی طریق میکنند و همه شاگرد يك مدرسه و از لحاظ افسر بودن همقطار هستند و منتهای صمیمیت را دارند سفری دلپذیر خواهد بود تنها نگرانی که داشتیم ناامنی راهها بود که ما را مجبور میکرد در حین حرکت از خودمان پیشقراول و پس قراول و پهلو دار تعیین کرده و کاملا مراقب باشیم که اگر بدزدان بر خورد کردیم غافلگیر نشویم و این خدمت را نیز بنوبه میان خود بعهدہ گرفتیم.

پس از ورود بکاروانسرای مهیار (هشت فرسخی اصفهان) جمعی تفنگچی را دیدیم عده می را به اسارت میبرند تفصیل را جویا شدیم گفتند که این ها آلمانی هستند.

البته این پاسخ خیلی بنظر نگارنده حیرت آور بود پس از تحقیق بیشتری معلوم شد پس از اولنیماتوم دولت روس بایران برای اخراج مستر شوستر مستشار آمریکایی ایران (۷ ذالحجه ۱۳۲۹) و پس از دار زدن مرحوم نقة الاسلام وعده می از علماء دیگر بدست سالداتهای روس در تبریز و بستر مجلس بدست مرحوم صمصام السلطنه بختیاری (محرّم ۱۳۳۰) مأمورین روسیه تزاری در اصفهان بعضی از متنفذین را بعنوان تابعیت خودشان تحت حمایت گرفته و در نتیجه چون همیشه ملاکین بزرگ بایکدیگر اختلاف ملکی دارند طرفداران تحت الحمايه روسها مخالفین خود را آلمانی نامیده و بخود اجازه داده اند که در خاک دولت مستقل ایران آنها را به این عنوان اسیر کنند بدیهی است از دو جهت بسیار متاسف شدم یکی اینکه چرا بایستی دولت ما اینقدر ضعیف باشد که در وسط مملکت ما دیگران هر کاری را میخواهند بکنند و مانع و رادعی نداشته باشند و دیگری آنکه چرا افراد ملت ما اینقدر نادان باشند که ملیت خود را فراموش کرده بعضی خود را روسی و بعضی آلمانی به پندارند.

پس از ورود به قمشه (شهرضا) از تلگرافخانه مرا خواستند و از مرکز رژیمان موضوع نزاع همراهان مرا پرسیدند چون سابقه می نداشتم تحقیق کردم معلوم شد مرحوم لطیف خان با مرحوم سید محمد علیخان شوخی کرده بود و او جدی پنداشته و قبل از ورود بشهرضا با قاصدی تلگرافی بشیرازمخابره و از نداشتن امنیت جانی شکایت نموده و مقامات شیراز را نگران نموده بود پاسخ مقتضی داده شد و تا شیراز دیگر اتفاق قابل ذکری بوقوع نه پیوست .

پس از ورود بشیراز چون سابقه شناسایی با کسی در آنجا نداشتم بناچار در سربازخانه منزل گرفتم در این موقع حکم درجه سلطان دومی نگارنده و يك درجه ترفیع همراهان ابلاغ و نگارنده بریاست گروهان سیزدهم تعیین گردیدم متن حکم درجه سلطان دومی عیناً نقل میگردد :

(دوات علیه ایران - وزارت داخله - ژاندارمری دولتی - نمره ۳۹ وزیر داخله بر حسب تصویب رئیس تعلیمات ژاندارمری دولتی و بموجب این حکم مقرر میدارد که میرزا احمد خان پسر حاجی ملا باشی برتبه سلطانی از درجه دوم در ژاندارمری دولتی برقرار است باید تمام نظامات و تعلیمات ژاندارمری را متابعت نموده از قوانین و احکام مقررہ تخلف نورزد و حقوقی را که در ازا این رتبه در بسودجه ژاندارمری منظور است دریسافت دارد . طهران بتاریخ هشتم سرطان بسارس میل ۱۳۳۲ (علاء السلطنه)

پس از چند روز معلوم شد که مابین افسران ژاندارمری فارس دودستگی پیدا شده و چون نگارنده موجبی برای الحاق به بیچیک از دودسته نداشتم و بی طرف بودم خانه مستقلی اجاره کرده و مشغول انجام وظایف نظامی خویش گردیدم و در عین حال چون از طرف کمیته حزب دموکرات ایران مامور بازرسی حوزه ها بودم در عرض هفته هفتاد حوزه را سرکشی میکردم و باین جهت تمام اوقات شبانه روز را مشغول بودم .

در حین سرکشی به حوزه های حزبی با تمام عناصر فعال و آزادی خواه شیراز آشنا و بنحوی بروحیات اهالی شیراز پی بردم و دریافتم که :

مردم شیراز مردمانی آزاده - بلند همت - غریب نواز - دست و دل باز با همت و خون گرمند بطور خلاصه تمدنی چند هزار ساله فارس مردمی نجیب - مسلمان - پاک فطرت - بذله گو - خوش مشرب - مهمان نواز را بنام شیرازی در شهر شیراز گرد آورده است .

البته هر کلی استثنای پذیراست و ندرتاً افراد بدی هم در شیراز یافت میشد ولی چون حکم بر غالب است چنان فریفته حسن خلق شیرازیان شدم که آرزو داشته و دارم همان طور که صورتاً شیرازی ها نگارنده را از خود و من نیز آنها را از خود میدانم کاش اصلاً شیرازی بودم تا در این افتخار بهره بیشتری داشتم .
خلاصه جنبه روحی و معنوی شیراز بها خیلی قوی و جنبه مادی آنها بقدری ضعیف است که میتوان گفت شیرازی بمادیات توجه ندارد و با اینهمه خیلی بلند نظرند چنانکه معروف است .

شیرازی نمی از اضطرار بکار گل کاری مشغول شد - آخر روز که صاحب بنا خواست مزدش دهد نگرفت و گفت مگر من عمله ام من آمده بودم کمک علت اساسی این تربیت عالی را دو چیز پنداشته ام :

اول آنکه شیراز محل شعراء شیرین زبان بوده و حکمت و فلسفه آنان در بین اهالی سخت ریشه گرفته است .

دوم شیراز همیشه پای تخت فارس بوده و غالب نجبا و بزرگان فارس در آنجا ساکن بوده اند و بواسطه بعد مسافت کمتر غیر فارسیان در آنجا زیسته اند و لذا مردم آن همیشه مر بیان اخلاقی زیاد داشته اند و اله اعلم بحقایق الامور اشعاری که در این سال سروده شده
(سرود در تهران)

ای مملکت ایران ای جایکه شیران ای مهد جهانگیران افتاده بتو نیران
از غفلت و نادانی

سرمایه ایسانی هم سایه ایسانی برتن تو مرا جانی از چیست که ویرانی
ای موطن ایرانی